

همزیستی مسالمت‌آمیز سنت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در برخورد با مخالفان

محمد جعفری هرندی^۱

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۹/۲۱، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۷/۹)

چکیده

یکی از مسائل قابل تأمل این است که روش پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در اداره جامعه تحت حکومت خود چگونه بوده است؟ آیا در امور حکومتی و اجرای احکام - و نه تشریح - روشی که اتخاذ می‌کرده جزو احکام شرعی محسوب می‌شده و یا ناشی از تدبیری بوده که بستگی به شرایط خاص زمان داشته است؟ در این مقوله مطالبی گفته و نوشته شده ولی مباحث مطروحه کمتر متکی بر روش علمی بوده و عمدتاً بر اساس باور و ایمان اظهارکنندگان تبیین گشته است و نکته مهمی که در این مباحث کم‌رنگ می‌نماید، جداسازی اموری است که در حوزه اجرا و متکی بر تدبیر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صورت گرفته، از اموری که به استناد وحی الهی مقرر گشته است. رفتار پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از لحاظ زمانی به دو دوره متمایز تقسیم می‌شود: زمان حضور در مکه که دوره اقامت در این شهر پس از بعثت بالغ بر سیزده سال بوده و زمان حضور در مدینه که بالغ بر ده سال و اندی را شامل می‌شود. از لحاظ نوع مخالفتها و گروههای مخالف می‌توان چهار گروه مشرکان در مکه، یهودیان، منافقان ساکن شهر مدینه و بادیه‌نشینان و اعراب ناباور را متمایز ساخت. از رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با مخالفان چنین برمی‌آید که آن حضرت بیش و پیش از آنکه بخواهد از قهر و فشار استفاده کند، از صبر و بردباری و ملاطفت بهره می‌برد و همین روش - به‌ویژه تحمل آزار دیگران که سیزده سال به طول انجامید - یاران ثابت‌قدمی برای وی فراهم

۱. دانشیار، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده علوم انسانی، واحد یادگار امام خمینی(ره)

ساخت و هم اینان بودند که در تنگناها و حوادث پرمخاطره حضرتش را یاری کردند و سنگ بنای اسلام و حکومت با تلاش این افراد استوار گشت.

کلیدواژه‌ها: رفتار پیامبر، ناباوران، مخالفان، تدبیر، اجرا، تشریح.

طرح مسئله

تا جایی که تاریخ نشان می‌دهد از میان پیامبران اولوالعزم صاحب شریعت، تنها پیامبری که در رأس حکومت قرار گرفت و همانند دیگر حاکمان جهان به حل و فصل امور جامعه پرداخت، پیامبر اسلام ﷺ بود. حضرات انبیاء اولوالعزم پیش از آن حضرت یعنی نوح، ابراهیم، موسی و عیسی ﷺ گرچه دارای شریعتی خاص بوده و مردم را به شریعت خود دعوت کرده‌اند، ولی حاکم بر جامعه نشده‌اند. صرف‌نظر از اینکه حکومت بر جامعه جزو رسالت آنان بوده یا نه، تاریخ نشان نمی‌دهد که پیامبران یادشده بر مردم حکومت کرده باشند؛ گرچه انبیائی چون داود و سلیمان حکومت و پادشاهی کرده‌اند، ولی ایشان صاحب شریعت نبوده و بلکه مبلغین شریعت بازمانده از رسول پیش از خود بوده‌اند.

این تنها پیامبر اسلام ﷺ است که علاوه بر تبلیغ شریعت خود، حاکمیت و اداره جامعه را هم عهده‌دار شده و نه تنها تا زمان رحلتش مردم او را حاکم و صاحب اقتدار می‌دانستند، بلکه پس از درگذشت حضرتش نیز حکومت اسلامی ادامه یافت و خلفا (جانشینان پیامبر) افزون بر حفظ و تبلیغ دین، عهده‌دار امور سیاسی و قضایی و اجتماعی مردم مسلمان بوده‌اند.

در ارتباط با حکومت پیامبر اسلام ﷺ دو سؤال عمده مطرح است: یکی اینکه آیا پیامبر اسلام ﷺ هم‌چنان‌که از سوی پروردگار مبعوث به تبلیغ شریعت بوده، مأمور به تشکیل حکومت هم بوده است؟ یا اینکه چنین مأموریتی نداشته و چون مردم آن حضرت را برای حکومت برگزیدند، افزون بر مقام نبوت مقام حاکمیت جامعه را هم عهده‌دار شد؟ پاسخ این سؤال به لحاظ نظری هر چه باشد، تاریخ نشان می‌دهد که حضرت رسول اکرم ﷺ این دو مقام را داشته و حداقل ده سال (از هجرت تا رحلت) همانند دیگر حاکمان زمان خود جامعه اسلامی را اداره کرده و حتی درصدد ایجاد روابط سیاسی با حکومت‌هایی چون شاهنشاهی ایران و امپراتوری روم بوده است. سؤال دوم این است که روش پیامبر اسلام ﷺ در اداره جامعه تحت حکومت خود چگونه بوده است؟ آیا در امور حکومتی و اجرای

احکام و نه تشریح روشی که اتخاذ می‌کرده جزو احکام شرعی محسوب می‌شده و یا ناشی از تدبیری بوده که بستگی به شرایط خاص زمان داشته است؟ پاسخ جامع به پرسش دوم فرصت و مجال گسترده‌ای می‌طلبد و اگرچه در این مقوله مطالبی گفته و نوشته شده ولی مباحث مطروحه کمتر متکی بر روش علمی بوده و عمدتاً بر اساس باور و ایمان اظهارکنندگان تبیین گشته است و نکته مهمی که در این مباحث کم‌رنگ می‌نماید، جداسازی اموری است که در حوزه اجرا و متکی بر تدبیر پیامبر ﷺ صورت گرفته، از اموری که به استناد وحی الهی مقرر گشته است. تفاوت این دو حوزه و تفکیک آنها نتایج متفاوت و قابل توجهی به دست می‌دهد که می‌تواند موضوع این نوشته را در بر گیرد.

رفتار و سیاستمداری پیامبر اسلام ﷺ در برخورد با مخالفان خود و به‌ویژه آنان که به دین اسلام گرویده ولی در عمل چندان تسلیم دستورهای صادره از پیامبر ﷺ نبوده‌اند، در این حوزه قابل بحث است که آن حضرت برای وصول به اهداف رسالت خویش (تبلیغ اصول دین و شریعت) و انتظام جامعه تحت سیطره‌اش در عمل از چه ابزاری استفاده می‌کرده و آیا به‌کارگیری ابزار و روشهایی که در صدر اسلام متداول بوده همانند اصل اهداف تقدس دارد؟ و الا و لا بد باید هم‌اکنون هم از آن ابزار و روشها به دلیل آنکه رسول خدا ﷺ آنها را به‌کار برده، بهره برد و یا آنکه می‌توان برای وصول به اهداف طرح‌شده در شریعت از اهداف دیگری مشروط بدان که خلاف احکام دینی نباشد، استفاده نمود؟

در پاره‌ای موارد، مطلب روشن است و هم‌اکنون از روش و ابزاری متفاوت با روش و ابزار پیشین استفاده می‌شود، همچون روشها و ابزارهای جنگی، اما در پاره‌ای موارد، ابهام وجود دارد و بلکه اصرار بر آن است که همان ابزار و روشهای زمان نزول وحی مورد عمل باشد. از جمله موضوعات بحث‌برانگیز و تا حدی مهم تعامل یا برخورد با مخالفان حکومت است که در عین پذیرش اسلام و اصل حکومت برای اجرای احکام دینی، نظری غیر از نظر متعارف دارند و لذا این سؤال مطرح است که چگونه می‌بایست با این افراد برخورد کرد؟ آیا ایشان حقوقی مساوی با دیگران دارند و یا آنکه به دلیل تفاوت اندیشه و احیاناً اظهار اعمالی بر خلاف آنچه حاکمیت بدان باور دارد، از همه یا پاره‌ای از حقوق سیاسی و اجتماعی بی‌نصیب خواهند بود و حتی قابل مجازات هم باشند؟

در این نوشته تلاش می‌شود پاسخ این سؤال از نحوه عمل رسول اسلام ﷺ استنتاج و ارائه گردد. تذکر این نکته لازم است که شاید چنین تصور شود که رفتار و گفتار پیامبر اسلام ﷺ همه و همه بیان‌کننده احکام شرعی است و در هیچ موردی نمی‌توان از آن تخطی کرد. اما باید توجه داشت که چنین نیست و اگرچه هیچ‌یک از گفتار و کردار پیامبر ﷺ و معصومان ﷺ بر خلاف شرع نیست ولی لزوماً بازگوکننده حکم شرعی (غیر از اباحه اگر حکم شرعی تلقی گردد) هم نیست؛ چون آن بزرگواران گفتار و رفتاری داشته‌اند که خارج از حیطه تشریح بوده است.

حداکثر استفاده‌ای که از رفتار ایشان در حوزه تشریح و استنباط حکم می‌شود، این است که عمل صادره از سوی معصوم ﷺ دلیل بر رو بودن آن است. اینکه گفته شد لزوماً رفتار و گفتار پیامبر اسلام ﷺ همه و همه بازگوکننده حکم شرعی نیست، بدان جهت است که چه بسا پیامبر ﷺ در امور اجرایی بر خلاف نظر خود، که اتفاقاً صائب هم بوده عمل کرده است! در تاریخ آمده که چون مشرکان قریش به تلافی جنگ بدر به مدینه لشکر کشیدند و مردم مدینه در صدد دفاع از شهر برآمدند:

«اصحاب رسول خدا ﷺ در این شب (جمعه ششم شوال سال سوم هجرت) مدینه را پاسبانی کردند... و در همین شب رسول خدا ﷺ خوابی دید که در اثر آن خوش نداشت از مدینه بیرون رود و در این باب با اصحاب خود مشورت کرد و گفت اگر مصلحت بدانید در مدینه می‌مانیم و دشمن را در همان‌جا که فرود آمده است رها می‌کنیم تا اگر همان‌جا بمانند در زحمت باشند و اگر به مدینه هجوم آورند با آنان نبرد کنیم.

عبدالله بن ابی بن سلول و بزرگان مهاجر و انصار نیز چنین عقیده داشتند. رسول خدا ﷺ گفت: در شهر بمانید و زنان و کودکان را در برجها جای دهید، اما جوانانی که در بدر شرکت نکرده بودند، به شوق شهادت با این رأی مخالفت کردند و گفتند: ای رسول خدا! ما را بر سر دشمن ببر تا گمان نکنند که ترسیده‌ایم و از ناتوانی و زبونی در شهر مانده‌ایم.

... در نتیجه اصرار جوانان اصحاب، رسول خدا ﷺ تصمیم حرکت گرفت و روز جمعه بعد از نماز جمعه و عصر، داخل خانه شد و سلاح پوشید. آماده حرکت بیرون آمد و در پاسخ اصحاب که از اصرار خویش معذرت خواستند و گفتند: ما را آن حق نبود که رسول خدا ﷺ را به کاری که بدان رغبتی نداشت وادار کنیم و اکنون هم اگر می‌خواهی در مدینه

بمان، چنین فرمود: پیامبری را سزاوار نیست که لباس جنگ بپوشد و بی‌آنکه جنگ کند آن را از تن درآورد» (آیتی، ۱۳۶۶ش، صص ۳۱۰-۳۰۹).

سرانجام جنگ احد معلوم است و به احتمال قوی اگر نظر پیامبر اسلام ﷺ و گرم و سرد چشیدگان اصحاب عملی می‌شد مسلمانان شکست نمی‌خوردند. در این مورد که جنبه اجرایی داشت حضرت رسول ﷺ برابر نظر خود عمل نفرمود و در نحوه دفاع از شهر مدینه نظر دیگران را به‌کار گرفت، اما در جایی که مسئله حکم شرعی مطرح می‌شده، حضرت ﷺ منتظر وحی می‌مانده حتی اگر خود طالب حکمی بوده است!

نمونه این مقوله مسئله تغییر قبله است که در آیه ۱۴۴ سوره بقره آمده است: «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ...» ما [به هر سو] گردانیدن رویت در آسمان را نیک می‌بینیم. پس [باش تا] تو را به قبله‌ای که بدان خشنود شوی برگردانیم؛ پس روی به سوی مسجدالحرام کن و هر جا بودید، روی به سوی آن بگردانید ...»

مفسران سبب نزول آیه را چنین بیان کرده‌اند: «جماعتی از جهودان طعنه زدند و گفتند: اگر محمد دین ما را و اسلاف ما را عیب می‌کند چرا روی به قبله ما می‌کند و اگر او را شریعتی جدا بودی او را قبله‌ای جدا بودی و او را در دل همه آرزوی کعبه و مسجدالحرام بود که قبله پدرش ابراهیم بود، جبرئیل را گفت این دشمنان مرا طعنه می‌زنند و مراد من آن است که روی به قبله پدرم آرم.

جبرئیل گفت: من بنده‌ایم هم‌چون تو، از خدا بخواه تا اگر مصلحت داند قبله بگرداند. رسول ﷺ ادب نگاه داشت، به زبان چیزی نگفت روی در آسمان می‌گردانید و آب در چشم و حاجت در دل می‌گردانید، آن‌گاه در نماز ایستاد و دو رکعت نماز پیشین بکرد. جبرئیل آمد و آیت آورد» (ابوالفتوح رازی، ۱۳۷۱ش، ج ۲، صص ۲۱۰-۲۰۹).

چنان‌که ملاحظه می‌شود در هر دو مورد خواست پیامبر ﷺ از پیش معلوم بوده است: در جنگ احد بر آن بوده تا در مدینه بماند و دشمن را زمین‌گیر سازد و در مسئله قبله میل قلبی‌اش آن بوده که به کعبه تغییر یابد و لذا سر بر آسمان بلند می‌کرده و منتظر نزول وحی بوده است. رسول خدا ﷺ در دفاع از شهر و اجرای عملیات جنگی نظر خود را کنار نهاده

و به نظر دیگران عمل کرده ولی در مسئله قبله که جنبه تشریح (= قانونگذاری) داشته بدون دستور خدا کاری انجام نداده است.

نظیر این رخدادها که در تاریخ اسلام کم و بیش ملاحظه می‌شود به خوبی حاکی از جدا بودن حوزه اجرا و تشریح (= قانونگذاری) است که اولی منوط به تدبیر و رایزنی شخص پیامبر ﷺ با دیگران است که چه بسا منجر به نتیجه مطلوب هم نمی‌شده و دومی منوط به دریافت وحی و یا الهام پروردگار است. با توجه به این مقدمه باید بررسی کرد که رفتار پیامبر اسلام ﷺ با مخالفان خود در اداره جامعه تحت تسلطش چگونه بوده است؟ آیا از روش تفاهم و تسامح استفاده می‌کرده و یا از رویه تقابل و حذف؟

رفتار پیامبر اسلام ﷺ با مخالفان

رفتار پیامبر اسلام ﷺ از لحاظ زمانی به دو دوره متمایز تقسیم می‌شود: زمان حضور در مکه که دوره اقامت در این شهر پس از بعثت بالغ بر سیزده سال بوده است و زمان حضور در مدینه که بالغ برده سال و اندی است. از لحاظ نوع مخالفتها و گروههای مخالف می‌توان چهار گروه را متمایز ساخت: گروه اول، مشرکان مکه بودند که عمدتاً قریشیان و خویشان نزدیک پیامبر ﷺ بودند. گروه دوم، یهودیان مدینه بودند که سرزمینهای حاصلخیز این واحه را در اختیار داشتند. گروه سوم، افرادی ناباور بودند که اسلام آورده ولی در باطن دل در گرو دین نداشتند. از این گروه کسانی که در مدینه بودند و در بیمانی که برای ایجاد جامعه نوین به وجود آمد شرکت کرده بودند، همانند دیگر مسلمانان در امور سیاسی و اجتماعی شهر فعال و صاحب نظر بودند، ولی به دلیل آنکه از صمیم قلب باور به دین اسلام نداشتند منافقان خوانده می‌شدند و ظاهراً از این عنوان هم ناراضی نبودند. اما دسته دیگری هم بودند که خارج از شهر بوده و در بادیه می‌زیستند و اصطلاحاً «اعراب» خوانده می‌شدند. این گروه که به تصریح قرآن ایمان نیاورده، بلکه تسلیم شده بودند: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ...» (حجرات، ۱۴)، دخالت چندانی در امور سیاسی و اجتماعی جامعه نوپای اسلامی نداشتند و لذا در قرآن مجید و تاریخ اسلام از این گروه چندان سخن به میان نیامده است. بالاخره گروه چهارم، اقوام و طوایف مشرک ساکن سرزمینها و اماکن مجاور مدینه بودند.

پیامبر اسلام ﷺ با هر یک از این چهار گروه رفتاری متفاوت داشته که نحوه سیاستمداری آن حضرت را می‌رساند. با وجود تفاوت رفتاری که متکی بر اقتضائات زمان و رسوم پذیرفته شده جامعه عرب بود، وجه اشتراک تمام تصمیمات نبی اسلام ﷺ در این برخوردها دوری از ستیزه‌جویی و مبتنی بر رفق و مدارا بود؛ حتی با کسانی که عملاً دست به توطئه برای براندازی حکومت آن حضرت زدند!!

رفتار پیامبر اسلام ﷺ با مشرکان مکه

رفتار آن حضرت با این دسته از مخالفان در دو مقطع زمانی قابل توجه است. یکی زمانی که دعوت خود را در مکه آغاز کرد و به دلیل آنکه مطالبی بر خلاف باور متعارف ساکنان آن شهر که عموماً قریشیان بودند می‌گفت، بیشتر مردم و به‌ویژه شیوخ و قدرتمندان با وی به مخالفت برخاسته و تا مدتی هر آنچه جز کشتن وی برای دست برداشتن از دعوتش لازم می‌دانستند را انجام دادند. طبیعی است که در این برهه زمانی سه گروه دیگر مطرح نبودند و پس از حضور پیامبر ﷺ در مدینه مطرح شدند. در این دوره پیامبر ﷺ در مقابل آزار و اذیتی که می‌دید، جز صبر و شکیبایی و دوری از درگیری کار دیگری انجام نمی‌داد.

برابر عرف آن زمان چنانچه فردی از کسی آزار و اذیت می‌دید حق داشت از طایفه خود بخواهد که به دفاع از او برخیزند و طایفه وی هم این امر را بر خود لازم می‌دانستند و به همین جهت جنگهای متعددی میان طوایف و اقوام به وقوع می‌پیوست، ولی رسول ﷺ بسیار کم از آزاری که می‌دید به حامی و رئیس طایفه‌اش (بنی‌هاشم) که آن وقت حضرت ابوطالب بود شکایت می‌برد.

زمانی که پیروان حضرتش زبان به شکایت از آزار مشرکان باز می‌کردند، آنان را به صبر و تحمل دعوت می‌فرمود. مجلسی در باب نوادر غزوات و جوامع آنها ذیل آیه «أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلِمُوا...» (حج، ۳۹)، چنین آورده است: «به سبب آنکه به آنان ظلم می‌شد و ایشان یاران رسول خدا بودند که مشرکان ایشان را آزار می‌کردند و چون کتک‌خورده و مجروح به حضرتش شکایت می‌بردند، حضرت می‌فرمود: بردباری پیشه سازید که من مأمور به جنگ نیستم. تا اینکه هجرت فرمود و آیه مزبور نازل گردید؛ پس از آنکه طی هفتاد و چند آیه جنگ ممنوع شده بود» (شهابی، بی تا، ج ۱، صص ۱۹۶-۱۹۵).

با اینکه پیامبر ﷺ و پیروانش بنا بر رسوم طایفه‌ای و نظام حاکم بر سرزمین عربستان می‌توانستند از خویشان نزدیک خود بخواهند تا به تلافی آزاری که از مخالفان می‌دیدند از ایشان دفاع کنند، ولی دعوت دینی در مدت سیزده سالی که در مکه مطرح شده بود، صرفاً بر فعالیت تبلیغی و فراخوانی به آموزه‌های دینی مبتنی بود و به دور از فشار و ستیز. این مسالمت‌جویی به استناد آیات قرآنی جزو روش دعوت محسوب شده است؛ روشی که پیامد آن رنج و زحمت فراوان برای صاحب دعوت و پیروانش بود.

چون کار بر پیروان آن حضرت بسیار سخت گشت، باز هم هیچ اقدام ستیزه‌جویانه را مجاز ندانست، بلکه دستور داد تا به سرزمین دیگری مهاجرت کنند. هم‌چنین وقتی عرصه بر خود آن حضرت تنگ گشت، به شهر طائف رفت و در بازگشت چون حمایتی از عشیره خود نداشت - زیرا ابولهب، شیخ بنی‌هاشم که علی‌القاعده باید از عضو خانواده‌اش دفاع کند، از مخالفان آشتی‌ناپذیر آن حضرت بود - برابر موازین پذیرفته‌شده آن زمان در پناه طایفه دیگری به مکه وارد شد (طبری، بی‌تا، ج ۲، صص ۸۲-۸۰).

برای پی بردن به رویه پیامبر اسلام ﷺ در دعوت مردم جا دارد مقایسه شود بین واکنش آن حضرت به آزار و اذیتی که از دشمنان خود می‌دید با واکنش بعضی از رسولان پیشین. آن حضرت وقتی به طائف رفت تا از آزار قریش خلاصی یابد و شاید در آنجا حامیانی بیابد و بدین هدف دست نیافت و با ستیز طایفه ثقیف مواجه گشت، تا بدان حد که وی را سنگسار کردند، آن حضرت با خدای خود راز و نیاز کرد و در این راز و نیاز نه تنها آزاردهندگان خویش را نفرین نکرد، بلکه از ایشان نامی هم به میان نیاورد و چون رسول خدا ﷺ وقتی از سنگباران ثقیان نجات یافت «و به سایه تاکی پناه برد و در آنجا نشست و چون آرام گرفت چنین دعا کرد: خدایا! از ناتوانی و بیچارگی و بی‌کسی خویش به تو شکوه می‌برم، ای مهربانتر از همه مهربانان، تویی پروردگار بیچارگان. تویی پروردگار من. مرا به که و ا می‌گذاری؟» (آیتی، ۱۳۶۶ش، ص ۱۷۱). در این دعا و دنباله آن حضرت محمد ﷺ دشمنان خویش را نفرین نکرده و صرفاً از خدای خود استمداد نموده و طالب رضای وی بوده است. اما وقتی رویه بعضی از پیامبران دیگر را می‌بینیم، کاملاً با این رویه متفاوت است.

در قرآن آمده است که چون مردم دعوت شعیب را نپذیرفتند و او را به سنگسار کردن تهدید نمودند، خدا آنان را هلاک کرد (هود، ۹۵-۹۱). یا در داستان نوح ﷺ آمده است:

«قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا. فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا: نوح گفت: خدایا من قوم خود را شب و روز دعوت کردم، ولی فراخوانی‌ام جز فرار چیزی برایشان نیفزود» (نوح، ۵-۶) و پس از آنکه در دعوت خود موفق نمی‌شود و از مردم بی‌اعتنایی و تمسخر می‌بیند، لب به نفرین می‌گشاید و می‌گوید: «... رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا: خدای من! وا مگذار بر روی زمین از کافران هیچ‌کس را» (نوح، ۲۶) و سرانجام همه مخالف نوح غرق می‌شوند.

پیامبر اسلام ﷺ از مخاطرات می‌گریزد، ولی هرگز بدخواه دشمنان خویش نیست و بلکه به اصلاح و هدایت آنان می‌اندیشد و در عین حال که از رسوم و آداب پذیرفته‌شده در قوم خود برای مقابله و ستیز بهره نمی‌جوید، از همان رسوم و موازین در جهت مثبت بهره می‌برد. وی با آنکه از آزار قریش به طائف رفت و بی‌نتیجه بازگشت، از مقوله پناه‌جویی که رسم متعارف عرب بود سود برد و در حمایت مطعم بن عدی به مکه درآمد (آیتی، ۱۳۶۶ش، ص ۱۷۳).

بهره‌گیری از امکانات و فرصتها

حضرت محمد ﷺ که همراه رسالت الهی مردی مدبر و سیاستمدار بود، همانند هر مدیر لایقی از امکانات موجود برای پیشبرد اهداف خویش بهره می‌برد. گرچه حضرتش از ابزاری که برای دفاع از خود داشت، به‌مانند دیگران استفاده نمی‌کردند و یا کمتر بهره می‌برد و به‌ویژه از درگیری و رویارویی با مخالفان سخت پرهیز داشت، اما برای رساندن پیام خود به مردم از همه امکاناتی که جامعه آن روز در اختیارش قرار داده بود حداکثر استفاده را می‌برد.

اعراب در چهار ماه از دوازده ماه قمری جنگ و ستیزه‌جویی را بر خود حرام کرده بودند تا بتوانند با آرامش به کارهای خود بپردازند و این چهار ماه (رجب، ذیقعد، ذیحجه و محرم) ماههای حرام نامیده می‌شد و بعداً در اسلام هم این حرمت تأیید گشت. از میان این چهار ماه، در ذیحجه که به هنگام آن مردم برای ادای حج و دادوستد و دید و بازدید و گفت‌وگو و خوش‌گذرانی در مکه گرد می‌آمدند، فرصت بیشتر و امکانات وسیعی به وجود می‌آمد تا همه به گفت‌وگو بنشینند؛ چون علاوه بر آنکه در این ماه درگیری وجود نداشت، در حوزه جغرافیایی مکه که «حرم» نامیده می‌شد، صلح و همزیستی و مدارا حاکم بود و

همه کسانی که بدانجا می آمدند، حتی اگر دشمن هم بودند و در حال جنگ، از درگیری خودداری می کردند.

در این ماه که موسم حج بود، همگان در دادوستد و گفت و گو و تبادل نظر آزاد بودند و لذا شعرای طوایف با سخنان نغز و بلیغ مفاخر قوم خود را مطرح می ساختند و افکار خویش را در قالب الفاظی موزون بازگو می نمودند. پیامبر اسلام ﷺ از چنین فرصتی بهره می برد و آیات قرآن که سبکی نو داشت و سخنی در حد وسط شعر و نثر و فوق العاده بلیغ بود و افزون بر آن سخنوران نامی را به محاجه (= تحدی) می طلبید و مضامین جدید و پرجاذبه ای را مطرح می ساخت، برای همه بازگو می فرمود و مخالفان به دلیل پاسداری از رسوم خویش نمی توانستند وی را از ارائه آیات و دعوت به اسلام بازدارند؛ گرچه به وسیله ایجاد ترس و وحشت مردم را از گوش دادن به سخن آن حضرت باز می داشتند، ولی متعرض حضرتش نمی شدند و این امر فرصت مغتنمی فراروی رسول ﷺ قرار می داد. جالب است که در همین ایام بود که پیامبر ﷺ متحدانی در خارج از مکه برای خود یافت (طبری، بی تا، ج ۲، ص ۸۰) و زمانی که دشمنانش کمر به قتلش بستند خود را از آن مهلکه نجات داد و به همین متحدان که در شهر یثرب صاحب عده و عده بودند پناه برد و از آن پس با آزادی و قدرت توانست دعوت خویش را دنبال کند. در ایام حج وقتی مشرکان نتوانستند با هنر سخن گویی و شعرخوانی که فن ممتاز ایشان محسوب می شد بر پیغمبر ﷺ چیره شوند و از طرفی جلوگیری از فعالیت او هم در ماه حرام و مکان حرام مجاز نبود، «بر سر راه حاجیان می نشستند و آنان را از تماس با رسول خدا ﷺ بر حذر می داشتند» (آیتی، ۱۳۶۶ش، ص ۱۱۸).

تدبیر رسول خدا ﷺ سخت مؤثر افتاد و توانستند از طریق دعوت و گفت و گو و به زبان امروزی «فعالیت مدنی» یاران باوفایی گرد آورند و در یثرب هم گروهی از دو طایفه «اوس» و «خزرج» با وی بیعت کردند و به اسلام گرویدند.

چنان که تاریخ نشان می دهد و به نمونه ای از وقایع اشارت رفت رسول اسلام ﷺ تا زمانی که در مکه بود برای پیشبرد دعوت خویش روش مسالمت آمیز پیشه ساخته و از هرگونه درگیری با مخالفان خود دوری می جست و از سوی دیگر با موقعیت شناسی از همه امکانات جهت بازگ کردن مقاصد خود بهره می برد و زمانی هم که مواجه با آزار مخالفان می گشت به نحوی خود و پیروانش را از این آزارها دور می ساخت. این روش

پس از آنکه حضرتش به یثرب هجرت کرد و با این هجرت دوره زمانی دوم شروع شد، تا حدود دو سال ادامه داشت.

در وقایع جنگ بدر آمده است: «پیامبر ﷺ با اصحاب خود در مورد اسیران بدر مشورت کرد و همه بر آن بودند که از آنان فدیة گرفته شود. اما چون آیه «ماکان لنبیٰ ان یکون له اسری» نازل و به استناد آن مقرر شد که پیامبر ﷺ نباید اسیران را نگاه دارد، آن حضرت حاصل رأی‌زنی را کنار نهاد» (اربلی، ۱۹۸۵م، ج ۱، ص ۳۹).

ابوالفتح رازی در تفسیر خود آورده است: «چون روز بدر اسیران بدر را آوردند، رسول در حق ایشان با صحابه مشورت کرد و گفت: چه گوئید در باب این اسیران؟ ابوبکر گفت: یا رسول الله! قوم تو قوم تواند و خویشان تواند، استبقاء باید کردن اینان را و رها کردن. باشد که خدای لطف کند با اینان تا ایمان آرند. از ایشان فدیة بستان و اینان را رها کن و آنچه بستانی، به ساز و عدت کارزاری دیگر کن، که باشد که تو را بود با دشمنان. عمر گفت: یا رسول الله! اینان کافراند و آنان که تو را تکذیب کردند و از خانه خودت بیرون کردند، اینان را رحمت نباید کردن و نباید کشتن و عقیل را به دست علی بازده تا او را بکشد و فلان را به دست من بازده - که مردی بود از خویشان او - تا گردنش بزنم. عبدالله رواحه گفت: رأی من آن است که بفرمای تا اینان جمله را در وادی جمع کنند و خار و هیزم بسیار گرد ایشان در آری و آتش در اندازی و همه را بسوزی. عباس گفت: قطع رحم خواهد کردن. پس رسول ﷺ هیچ جواب نداد و برخاست و در حجره شد. مردمان هر کسی چیزی. یکی گفت: رأی ابوبکر گیرد و یکی گفت: با رأی عمر شود و یکی گفت: با رأی عبدالله رواحه کار کند.

رسول ﷺ بیرون آمد و گفت: خدای تعالی بعضی دل‌های مردمان را نرم کند تا از شیر نرم‌تر باشد و دل‌های بعضی سخت کند تا از سنگ سختتر باشد. آن‌گه روی به اسیران کرد و گفت: امروز کار شما از دو بیرون نیست: یا اسلام آرید یا گردن بزنند شما را یا فدیة کنید خود را. عبدالله مسعود گفت: اَلَّا سهیل بن بیضاء را که من از او کلمه اسلام شنیدم. رسول ﷺ هیچ نگفت. عبدالله گفت: من بترسیدم سخت تا گمان بردم که سنگ از آسمان به من فرود آید تا چرا مداخله کردم در حدیث رسول، تا رسول ﷺ گفت: اَلَّا سهیل بن بیضاء.

چون دگر روز بود، باز آدم رسول را دیدم که دل‌تنگ نشسته بود و ابوبکر می‌گریست. من گفتم: یا رسول الله! چه حادثه افتاد؟ مرا بگوی تا من نیز بگیرم و اگر گریه نیاید مرا، تکلف کنم. گفت: بر اصحاب شما می‌گیرم که خدای ایشان را عذاب خواست فرستادن و عذاب به ایشان چنان نزدیک بود که این درخت به ما و به نزدیک ما درختی بود. و خدای تعالی این آیت فرستاده بود: مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى [انفال، ۶۷] «(ابوالفتح رازی، ۱۳۷۱ ش، ج ۹، صص ۱۵۰-۱۴۹).

هم‌چنین در جنگ احد وقتی پیشانی آن حضرت شکسته شد، از خدا خواست تا قومش را هدایت کند.^۲ نهایت آنکه در شهر اخیرالذکر که رفته‌رفته تغییر نام داد و به مدینه‌الرسول و سرانجام به المدینه معروف شد، پیامبر ﷺ با سه دسته مخالف روبه‌رو شد و در ابتدا با همه اینها همانند رفتاری که با مشرکان مکه داشت عمل می‌کرد. این سه گروه عبارت بودند از یهودان، منافقان و مشرکان بیرون از مدینه که بیشتر بدانها اشارت رفت.

رفتار پیامبر اسلام ﷺ با یهودیان

انتظار پیامبر ﷺ از یهودیان که در منطقه خیبر سکونت داشتند به دلیل آنکه اهل کتاب بودند بیش از مشرکان مکه بود. چون یهودیان به خدای یگانه که اساس دعوت اسلام بود باور داشتند و این گروه پیرو دین حضرت موسی ﷺ بودند و چون با کتابهای دینی سروکار داشتند، اهل کتاب خوانده می‌شدند.

پیامبر اسلام ﷺ برای جلب توجه یهودیان افزون بر آنکه به قبله ایشان نماز می‌گذاشت، وقتی دید که یهودیان در روز دهم محرم (= عاشورا) روزه می‌گیرند، علت را پرسید و چون شنید که چون در این روز از ستم فرعون رها شده‌اند، به نشان شکرگزاری روزه می‌گیرند، فرمود: «من سزاوارترم تا سنت برادرم موسی را به پا دارم» و دستور داد مسلمانان عاشورا را روزه بدارند و این کار ادامه داشت، تا اینکه روزه ماه رمضان مقرر شد (ابن‌کثیر، ۱۹۸۸ م، ج ۳، صص ۳۱۲-۳۱۱).

۲. و روی أنه ﷺ كان يمسح الدم عن وجهه و يقول: «اللهم اهد قومي فإنهم لا يعلمون» (مجلسی،

۱۳۸۵ ق، ج ۲، ص ۲۱).

اما این انتظار رسول خدا ﷺ از یهود، نه تنها برآورده نشد، بلکه یهودیان به تقابل و ستیز با مسلمانان پرداختند؛ تقابلی که به کشتار جمعی از ایشان و اخراج گروهی دیگر از شبه-جزیره عربستان منجر گشت. پیامبر ﷺ هنگام ورود به مدینه پیمان‌نامه‌ای با گروه‌های مختلف و از آن جمله یهودیان منعقد ساخت که به موجب آن، شهر مدینه یک واحد سیاسی محسوب می‌شد و رسول اسلام ﷺ حاکم و قاضی این شهر بود. موادی از پیمان‌نامه چنین است:

- ۱- مسلمانان و یهودیان در انجام مراسم دینی خود آزادند.
 - ۲- در موقع جنگ هر کدام از این دو، دیگری را در صورتی که متجاوز نباشد علیه دشمن کمک خواهد کرد.
 - ۳- هرگاه مدینه مورد حمله و تاخت‌وتاز دشمن قرارگیرد، هردو با هم در دفاع از آن تشریک مساعی خواهند کرد.
 - ۴- در موقع بروز اختلاف و نزاع آخرین داور برای رفع اختلاف شخص رسول خدا ﷺ خواهد بود (ابن‌هشام، ۱۹۷۵م، ج ۲، صص ۱۰۸-۱۰۶).
- رسول خدا ﷺ با یهودیان رفت‌وآمد داشت و احکام تورات را برای پیروان خود مقرر داشت و چه‌بسا از ایشان می‌خواست که به پیامبری او ایمان آورند و دیگران را هم به -درستی ادعای حضرتش فرا خوانند. این مسالمت‌جویی از سوی یهودیان پاس نهاده نشد و در یکی دو مورد اهالی خیبر با دشمنان بیرونی روابطی برقرار کرده و به عهدی که بسته بودند وفادار نمانند و در چند واقعه به نحو بسیار ناگواری لطماتی بر مسلمانان وارد ساختند که منجر به برخورد پیامبر ﷺ با ایشان شد.
- رفتار رسول اسلام ﷺ با این قوم موحد بسیار صمیمانه و صلح‌آمیز بود و شاید همین امر موجب گشت که یهودیان به جهت آنکه اهل کتاب بودند، غره شده و خود را نسبت به اعراب برتر بدانند و چون بیشتر پیامبران هم از بنی‌اسرائیل بودند، چنین پنداشتند که از غیر آن قوم نباید پیغمبری مبعوث گردد و همین عوامل باعث شد که نه تنها به دعوت پیامبر اسلام ﷺ گردن نهند، بلکه به مسلمانان خیانت هم بکنند و طبیعی است مجازات خیانت در منطق همه عقلا سخت باشد و به همین جهت منش حضرت محمد ﷺ با آنان تغییر یافت.

رفتار پیامبر ﷺ با ناباوران

چنانکه گفته شد ناباوران دو گروه بودند: گروهی ساکن شهر مدینه و شریک در اداره جامعه و گروهی ساکن بادیه و بی تأثیر یا کم تأثیر در اداره امور. از گروه اخیر در قرآن و تاریخ اسلام کمتر یاد شده است، چون کنش و واکنشی در روند کارها نداشتند. در چند آیه قرآن مجید از «اعراب» سخن به میان آمده، ولی در دو آیه به روشنی وضع ایمان آنان مطرح شده است: یکی آیه ۹۷ سوره توبه که در آن آمده است: «الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» همانا اعراب شدیدترین مردمانند در کفر و نفاق و سزاوارترینند که ندانند حدود آنچه خدا بر رسول خود فرو فرستاده و خدای دانا و حکیم است.» دیگری آیه ۱۴ سوره حجرات که در آن آمده است: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ...» اعراب گفتند ایمان آوردیم، بگو ایمان نیاوردید و لکن بگویید اسلام آوردیم و ایمان در دلهای شما داخل نشده ...». ولی در جای جای آیات الهی سخن از منافقان است و سوره- ای هم به همین نام در قرآن وجود دارد و این می‌رساند که این گروه اهمیت ویژه‌ای داشته و لذا توجه به رفتار پیامبر ﷺ با این گروه برای پی بردن به نحوه مدیریت آن حضرت حائز اهمیت است.

منافقان بر خلاف مشرکان مکه ناباوری خود را علنی نمی‌کردند، بلکه با زبان اظهار ایمان می‌نمودند و در عمل با جامعه اسلامی از در ستیز وارد می‌شدند. در قرآن مجید روش آنان با عبارات مختلف توصیف شده است. در آیه‌ای خداوند می‌فرماید: «وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ: چون مؤمنان را می‌بینند گویند ایمان آورده‌ایم و چون با شیطانهای خویش خلوت می‌کنند می‌گویند ما با شما هستیم. ما استهزایشان می‌کنیم» (بقره، ۱۴). در جای دیگر نیز آمده است: «إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ: چون منافقان نزد تو آیند، گویند: شهادت می‌دهیم که تو پیامبر خدا هستی، خدا می‌داند که تو پیامبرش هستی و خدا شهادت می‌دهد که منافقان دروغ گویند» (منافقون، ۱).

این گروه به راحتی با مسلمانان بودند و پیامبر خدا ﷺ ایشان را از هیچ حقی که دیگر مسلمانان داشتند محروم نمی‌ساخت؛ با اینکه در قرآن به صراحت بر عدم ایمان‌شان تأکید

شده بود. حتی وقتی آنان در اقدامات و تصمیمات پیامبر اسلام ﷺ کارشکنی می‌کردند هم آن حضرت با زبان وحی، ایشان را سرزنش می‌کرد و بسیار کم اتفاق می‌افتاد که برخورد فیزیکی با منافقان نماید.

کار شاخص و پرسروصدایی که حضرت رسول ﷺ علیه منافقان صورت داد، تخریب مسجدی بود که ساخته بودند و آن هم بدان جهت بود که می‌خواستند در آن مسجد علیه مسلمانان اقدام کنند؛ به نحوی که بانیان آن مسجد با دولت بیزانس که «روم» نامیده می‌شد در ارتباط بودند و می‌خواستند از چنین محلی برای اقدامات علیه جامعه اسلامی استفاده نمایند و لذا به نام «مسجد ضرار» معروف شد و رسول خدا ﷺ هم دستور داد آن را تخریب کرده و آتش بزنند (ابن‌شبهه، ۱۴۱۰ق، ج ۱، صص ۵۸-۵۲).

یکی دیگر از کارشکنی‌های منافقان که سخت بر مسلمانان اثر نامطلوب گذاشت، واقعه‌ای بود که در جنگ احد رخ داد. نظر عبدالله بن ابی (سرکرده منافقان) بر این بود که برای مقابله با لشکریان مکه در مدینه بمانند و چون دشمن به شهر درآید زمینگیرش سازند، ولی رأی عموم بر آن شد که در بیرون شهر به دفاع بپردازند و لذا پیامبر ﷺ با هزار نفر مدینه را به عزم منطقه احد ترک نمود، ولی عبدالله بن ابی در نیمه راه همراه با سیصد تن از پیروانش به بهانه آنکه به نظرش توجه نشده بازگشت و گفت: برای چه خود را به کشتن دهیم (ابن‌کتیر، ۱۹۸۸م، ج ۴، ص ۱۶).

رسول خدا ﷺ در این دو رویداد که اهمیت فراوان داشت، منافقان را تحت تعقیب قرار نداد، ولی اقداماتشان را نکوهش کرد و در آیات ۱۱۰-۱۰۷ سوره توبه بنای مسجد ضرار و بانیان آن نکوهش شده و در آیات ۱۲۲ و ۱۶۶ تا ۱۶۸ سوره آل‌عمران به کارشکنی منافقان در جنگ احد اشارت رفته است.

در آیه ۱۰۷ سوره توبه آمده است: «وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» و آنهایی که مسجدی اختیار کردند که مایه زیان و کفر و پراکندگی میان مؤمنان است و [نیز] کمینگاهی است برای کسی که قبلاً با خدا و پیامبر او به جنگ برخاسته بود و سخت سوگند یاد می‌کنند که جز نیکی قصدی نداشتیم، و [لی] خدا گواهی می‌دهد که آنان قطعاً دروغگو هستند.»

در آیه ۱۶۷ سوره آل عمران نیز می‌خوانیم: «وَلْيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبِعْنَاكُمْ هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ: هم چنین کسانی که دورویی نمودند، [نیز] معلوم بدارد و به ایشان گفته شد بیایید در راه خدا بجنگید یا دفاع کنید. گفتند: اگر جنگیدن می‌دانستیم مسلماً از شما پیروی می‌کردیم. آن روز آنان به کفر نزدیکتر بودند تا به ایمان. به زبان خویش چیزی می‌گفتند که در دلهایشان نبود و خدا به آنچه می‌نهفتند داناتر است.»

افزون بر آنچه از روش پیامبر ﷺ ذکر شد، باید متذکر گشت که فقیهان با تبعیت از سنت رسول اسلام ﷺ با مخالفین خود و حتی زندیقان که مبانی مسلم اسلامی را زیر سؤال می‌بردند با سعه صدر و به شکل مسالمت‌آمیز رفتار می‌کردند؛ با وجود آنکه توان مقابله با آنها را داشتند.

برای روشن شدن بیشتر این موضوع رجوع شود به شرح حال فقیه بزرگوار امامی مذهب، شریف مرتضی و تعامل وی با چند خلیفه عباسی که علاوه بر بیعت با آنان بر مرگشان سوگواری کرده و برای به خلافت رسیدنشان مدیحه سروده است (شریف مرتضی، بی‌تا، ص ۳۴). هم چنین برادر وی سید رضی که با ناباوران و از جمله ابوالعلاء معری روابط حسنه داشته است.

نتیجه

از رفتار پیامبر ﷺ با مخالفان چنین برمی‌آید که آن حضرت بیش و پیش از آنکه بخواهد از قهر و فشار استفاده کند، از صبر و بردباری و ملاحظت بهره می‌برد و همین روش به‌ویژه تحمل آزار دیگران که سیزده سال به طول انجامید، یاران ثابت‌قدمی برای وی فراهم ساخت و هم اینان بودند که در تنگناها و حوادث پرمخاطره حضرتش را یاری کردند و سنگ بنای اسلام و حکومت با تلاش این افراد استوار گشت.

در میان گروندگان به اسلام فراوان کسانی بودند که به این دین باور نداشتند و به جای ایمان و اعتقاد قلبی، صرفاً اظهار اسلام کرده بودند. اما پیامبر ﷺ به همین اظهار اسلام هم اکتفا کرده بود و رفتارش با آنان همانند رفتارش با گروندگان واقعی بود و نه تنها این افراد را در جامعه به عنوان صاحبان حق پذیرا شده بود، بلکه در کارها و شئون اجتماعی

همانند مؤمنان نخستین به آنان حق اظهارنظر و تصمیم‌گیری می‌داد و حتی اگر تخلفی اگرچه عمدی از ایشان سر می‌زد، معمولاً به دیده اغماض می‌نگریست؛ با اینکه به تصریح قرآن و نوع عملشان ناپاوری آنان محرز بود.

پیامبر اسلام ﷺ که افزون بر مقام نبوت، سیاستمداری مدبر و دوراندیش بود، از استعداد و تواناییهای افراد به نحو شایسته و به‌جا استفاده می‌نمود و لذا دیده می‌شود اشخاص دارای توانایی را که تا آخر کار و تا جایی که برایشان امکان داشت به مخالفت و ستیزه‌جویی خود ادامه دادند و به‌ناچار اسلام آوردند، هم‌چون ابوسفیان که او را پس از اظهار اسلام به کارهایی گمارد و به‌طور کلی از آنان با هدایت خویش بهره‌برد و به دلیل دشمنیهای پیشین، آنان را از جامعه طرد نکرد. به همین جهت باید باور داشت که روش رسول اسلام ﷺ در اداره جامعه و رویارویی با مخالفان مبتنی بر رفتار مسالمت‌آمیز و نه ستیزه‌جویی بود.

فهرست منابع

- قرآن کریم.
- ابن شبه، عمر بن شبه (۱۴۱۰ق). *تاریخ المدينة المنورة*. قم: دارالفکر.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (۱۹۸۸م). *البدایة و النهایة*. بیروت: دارإحیاء التراث العربی.
- ابن هشام، عبدالملک بن هشام (۱۹۷۵م). *السیرة النبویة*. بیروت: دارالجلیل.
- ابوالفتوح رازی، حسین بن علی (۱۳۷۱ش). *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*. مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی.
- اربلی، علی بن عیسی (۱۹۸۵م). *کشف الغمة فی معرفة الائمة*. بیروت: دارالأضواء.
- آیتی، محمدابراهیم (۱۳۶۶ش). *تاریخ پیامبر اسلام*. تهران: دانشگاه تهران.
- شریف مرتضی، علی بن حسین (بی تا). *الانتصار فی انفرادات الإمامیة*. قم: منشورات الشریف الرضی.
- شهابی، محمود (۱۳۶۶ش). *ادوار فقه*. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- طبری، محمد بن جریر (بی تا). *تاریخ الأمم و الملوک*. بیروت: مؤسسة الأعلمی.
- مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی (۱۳۸۵ق). *بحار الأنوار*. تهران: المكتبة الإسلامية.